

نقش غالب الگوهای عام اولیه در طراحی محله‌های مسکونی معاصر

دکتر علیرضا عینی فر*

دانشیار دانشکده معماری، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۲/۲، تاریخ پذیرش نهایی: ۸۶/۵/۱۳)

چکیده:

تحلیل الگوی محله در طراحی شهرهای جدید، بویژه "واحد همسایگی" به عنوان الگویی عام و تاثیر آن بر رویکردهای اخیر طراحی محله و مجموعه‌های مسکونی، موضوع این مقاله است. اهمیت تحلیل الگوهای عام طراحی و مبانی نظری شکل‌گیری آنها به دلیل تاثیراتی است که بر طراحی مناطق مسکونی شهرها در سراسر دنیا گذاشته‌اند. پرسش اصلی این است که آیا راه‌حل‌های اخیر طراحی که با نام‌های گوناگون در نقاط مختلف جهان ابداع شده‌اند، در معیارهای اصلی، تفاوت عمده‌ای با الگوهای اولیه دارند؟ اگر چنین تفاوت معناداری وجود ندارد، چه تفاوت‌هایی این الگوها را از یکدیگر متمایز و آنها را با شرایط زندگی امروز قابل تطبیق می‌سازد؟ تحلیل مقایسه‌ای الگوهای نیمه اول قرن بیستم و معادل‌های آنها در نیمه دوم این قرن، نشان می‌دهد که مبانی اصلی و معیارهای تعریف‌کننده الگوهای عام که در مقیاس گسترده‌ای در سراسر جهان استفاده شده‌اند، مشترکات فراوانی دارند. ضمن اینکه بسیاری از اصول الگوهای عام اولیه هنوز در طراحی مجموعه‌های مسکونی معتبر و قابل استفاده‌اند، ویژگی‌های فرهنگی و مکانی، پیشینه تاریخی و شرایط اجتماعی از عوامل مهم تشخیص و تمایز مجموعه‌ها در شهرها و کشورهای مختلف‌اند. مجموعه این ویژگی‌ها به همراه عوامل موثر در ارتقاء کیفیت زندگی، تعیین‌کننده معیارهای طراحی و ساخت مجموعه‌های مسکونی امروزند.

واژه‌های کلیدی:

محله، همسایگی، الگوهای طراحی، اجتماع محلی، شهرگرایی جدید.

مقدمه

دارند؟ اگر چنین اختلاف معناداری وجود ندارد، چه تفاوت‌هایی این الگوها را متمایز و چگونه آنها را با زندگی امروز متناسب می‌سازند؟ منظور از الگو یا راه‌حل عام در این مقاله "ترکیبی از اصول طراحی است که مبنای شکل‌گیری یک گروه یا مجموعه‌ای بزرگ‌تر از راه‌حل‌های طراحی شناخته می‌شود." دلیل تأکید بر تحولات الگوهای مسکن در قرن بیستم میلادی این است که، به نظر می‌رسد میانی اصلی و معیارهای تعریف‌کننده الگوهای عام که در مقیاس گسترده‌ای در جهان استفاده شده‌اند، نکات مشترک زیادی دارند. معیارهای فرهنگی و مکانی که در برنامه‌ریزی و طراحی مسکن نقش عمده‌ای دارند در اصول اولیه این الگوها تغییر عمده‌ای ایجاد نکرده‌اند. در موارد زیادی الگوهای پیشین با نیازهای محلی و فرهنگی در مکان‌های مختلف تطبیق داده شده‌اند.

تحلیل مقایسه‌ای نظریه‌ها و زیرساخت‌های فکری موثر در تدوین الگوهای اخیر طراحی مسکن و راه‌حل‌های ارائه شده توسط معماران در اوایل قرن بیستم میلادی، درک توانایی‌ها و محدودیت‌های نظریه‌های طراحی محله را در حوزه طراحی شهری آسان‌تر می‌سازد. تحلیل مفهوم محله در طراحی شهرهای جدید، بخصوص "واحد همسایگی" به عنوان مهم‌ترین این مفاهیم و تأثیر آن بر رویکردهای اخیر طراحی محله و مجموعه‌های مسکونی، موضوع این مقاله است. اهمیت تحلیل الگوهای عام طراحی و مبنای نظری شکل‌گیری آنها به دلیل تأثیرگذاری بر طراحی مناطق مسکونی شهرهای جدید در سراسر دنیا است. پرسش اصلی این است که آیا راه‌حل‌های اخیر طراحی که با نام‌های متنوع در نقاط مختلف دنیا بکار گرفته شده‌اند، در معیارهای اصلی تعریف تفاوت عمده‌ای با راه‌حل‌های عام^۱ اولیه

الگوهای عام اولیه

طراحی مسکن محسوب شده‌اند. مجموعه‌های مسکونی مرتفع با فضاهای سبز مشترک و بلوک‌های مسکونی ساخته شده به مرکزیت مدرسه و فضاهای تجاری در شهرهای مختلف دنیا نفوذ این دو مکتب فکری را در کار طراحان نشان می‌دهند.

مفهوم الگویی محله

اگرچه مفهوم محله به گذشته‌های دور سکونت انسان برمی‌گردد، هدف این مقاله تحلیل الگوهایی است که هنوز بر طراحی مناطق مسکونی شهرهای جدید تأثیرگذارند. انقلاب صنعتی و رشد سریع جمعیت به تحولاتی اجتماعی منجر شد که نیازمند دیدگاه‌های جدیدی در برنامه‌ریزی و طراحی مسکن بود. محلات پیشنهادی هاوارد (1902) در نظریه باغشهرها در ابتدای قرن بیستم میلادی، در واقع تدوین شده دیدگاه‌های طراحی و نظریه‌های اجتماعی جامعه‌شناسان آرمانگرا و نهضت‌های مردم‌گرای پیشین در کشورهای اروپایی و آمریکا بود. در شرایط اجتماعی-اقتصادی و محیطی آن زمان مدل پیشنهادی هاوارد تفسیری جدید و جمع‌بندی دیدگاه‌های برنامه‌ریزی محسوب می‌شد.

مدلی که هاوارد تعریف کرد بر تصویری از یک شهر کوچک آرمانی برای زندگی کارگران مبتنی بود که با کمربندی سبز احاطه

در اوایل قرن بیستم میلادی در حوزه طراحی مسکن، دو دیدگاه اصلی نهضت مدرن، که توسط برخی پژوهشگران به خردگرایی^۲ و تجربه‌گرایی^۳ تعبیر شده‌اند (Lang, 1987, 171-2; 1994, 152; Broadbent, 1990)، دو صورت کاملاً مجزای محله و مجموعه‌های خوداتکا را پیشنهاد کرده‌اند. براساس هر دو دیدگاه، مقصود اصلی طراحان استقرار نهاد اجتماعی محله در محیط‌های کالبدی طراحی شده بوده است. این هدف را خردگرایان با طراحی مبتنی بر تصور و پیش‌بینی زندگی آینده، و تجربه‌گرایان با استفاده از تجربیات گذشته مردم و طراحان، دنبال کرده‌اند. این دو دیدگاه فکری در دو جریان "نهضت باغشهرها"^۴ و "کنگره معماری مدرن"^۵ به دو طریق مختلف تدوین شدند و هر دو آثار اجتماعی و کالبدی مهمی بر طراحی مجموعه‌های مسکونی بعدی گذاشتند (Alan Jacobs and Apleyard, 1987). "واحد همسایگی" پیشنهادی کلارنس پری، که توسط استاین و هنری رایت در رادبرن (Stein, 1957) به اجرا در آمد و "واحد‌های مسکونی" پیشنهادی لوکوربوزیه (1953) در مارسی فرانسه، می‌توانند مثال‌های این دو قطب متضاد طراحی محسوب شوند (8- Lang, 1994, 252-79; 2005, 174). علاوه بر این دو مدل، الگوهای دیگری را اشخاص و جریان‌های فکری تدوین کردند که بخشی از راه‌حل‌های طراحی مسکن در قرن بیستم میلادی‌اند (Sherwood, 1978)، اما "رادبرن" نیوجرسی و "واحد‌های مسکونی" مارسی نمونه‌های معرف این دو دیدگاه متفاوت

تعریف کرد که شامل یک مدرسه ابتدایی، پارک کوچک یا زمین بازی، فروشگاه‌های کوچک و ترکیبی از ساختمان‌ها، خیابان‌ها و خدمات عمومی با دسترسی ایمن پیاده بود (Perry, 1939). اندازه کنترل شده، حریم‌های روشن و تفکیک شده، فضاهای باز، فضاهای اداری، خدمات تجاری در مقیاس محله، و نظام شکل‌گیری خیابان‌های داخلی، شش ویژگی کالبدی پیونددهنده چهار عنصر اصلی محله‌اند. از دهه ۳۰ میلادی واحد همسایگی پری در برنامه‌ریزی محله‌های جدید مسکونی شهرهای دنیا به شکل گسترده‌ای استفاده شد (Porteous, 1977, 72-8).

محله رادبرن در نیوجرسی آمریکا نمونه‌ای است که بر اساس مدل "واحد همسایگی" پری ساخته شد و هدف آن ایجاد اجتماعی محلی منطبق با محدوده کالبدی محله بود (Stein, 1957). طرح جامع رادبرن، که هیچگاه به طور کامل ساخته نشد، مجموعه‌ای از واحدهای مسکونی متشکل در اطراف فضای باز پیوسته‌ای است که با زیرمحللات با شعاع دسترسی یک چهارم مایل شکل گرفته است.

مفاهیم اصلی طرح رادبرن عبارتند از:

- بلوک‌های مجتمع شده مسکونی بجای بلوک‌های خطی؛
- خیابان‌های با کارکرد تخصصی و تا حد امکان مجزا، بجای خیابان‌های چند کارکردی؛
- تفکیک کامل حرکت پیاده و سواره با ایجاد سلسله‌مراتب دسترسی؛
- واحدهای مسکونی با اتاق نشیمن و خواب به سمت فضای سبز و پارک و اطاق‌های سرویس به سمت خیابان دسترسی پیاده؛ و
- پارک به‌منزله ستون فقرات محله، بگونه‌ای که فضاهای باز بزرگ مراکز محله با اتصال به یکدیگر فضای سبز پیوسته‌ای را با دسترسی‌های پیاده به مقاصد مختلف به وجود آورند (Stein, 1957, 43-4).

بعد از اجرای رادبرن، نتیجه مطالعات (برای مثال لنسینگ و دیگران (1970) مزایا و معایبی را برای آن نشان می‌دهد. همان‌گونه که برنامه‌ریزان این طرح انتظار داشتند، مکان‌های رفتاری ایجاد شده در زمین‌های بازی و فضاهای بازی محوطه سبز مرکزی و دور برگردان‌ها، محیط‌های ایمنی برای بازی بچه‌ها به وجود آوردند که از آشپزخانه خانه‌ها برای والدین قابل رویت و کنترل بود. فضاهای پیاده و ایمن رادبرن قابلیت رفتارهای مستقل و خوداتکا را نیز برای کودکان به وجود می‌آورد (Lang, 1987). بعلاوه ترکیب هندسی رادبرن دسترسی آسانی را به خدمات و مراکز خرید محله‌ای فراهم می‌آورد که نسبت به محله‌های متداول در حومه شهرها سفرهای روزانه کمتری را ایجاد می‌کرد. یکی از معایب طرح رادبرن انقباض آن از محیط‌های مسکونی اطراف بود (Calthorpe, 1986). تفکیک ترافیک سواره از پیاده با استفاده از زیرگذرها، تقاطع‌های ایمنی را به ویژه برای کودکان به‌وجود آورده، ولی این جدایی بین دسترسی‌های اصلی و فرعی

شده و می‌توانست ویژگی‌های مثبت شهر و روستا را با هم تلفیق کند. محلات در مقیاس روستا، که مراکز شهری ساخته شده در ایستگاه‌های قطار را احاطه می‌کرد، اجزای اصلی این پیشنهاد را تشکیل می‌دادند. این دیدگاه را که پیش از آن نظریه‌پردازان آرمانگرا در زمان انقلاب صنعتی تا حدودی پروراندند، از طریق پیشنهاد هاوارد در ابعاد وسیع‌تری در دنیا بکار گرفته شد. این اصول اولین بار در طراحی باغشهر لچورث^۶ در سال ۱۹۰۴ میلادی توسط آنوین^۷ و پارکر^۸ به کار رفت و در سال ۱۹۱۹ در طراحی باغشهر ولوین^۹ تکرار شد (Freestone, 1989, 1-22).

مفاهیم الگویی محله برای شهرهای جدید را معماران نهضت مدرن از قبیل هنری رایت^{۱۰}، جوزف سرت^{۱۱} و جامعه تحقیقات معماری لندن^{۱۲} برای برآورده ساختن برخی از نیازهای اقتصادی، اجتماعی و زیباشناختی زندگی شهری تدوین کردند. آنها استفاده از امکانات محلی را راه مناسبی برای بالا بردن انسجام جوامع محلی می‌دانستند و معتقد بودند که احساس زندگی در جامعه محلی منسجم از طریق توسعه شبکه‌های اجتماعی دوستان و اقوام در یک قلمرو محلی مشترک به وجود می‌آید. لوکوربوزیه این نظریه را در طراحی ساختمان‌های مسکونی مرتفع و استاین و رایت در طراحی مناطق مسکونی با خانه‌های تک‌خانوار^{۱۳} به کار گرفتند (Lang, 1987, 171). در هر دو مورد هدف اولیه تقلیل فاصله میان کاربری‌های مختلف و خانوارهای ساکن از طریق فراهم آوردن امکانات خدماتی در مرکز محله و تامین ایمنی برای افراد پیاده و ایجاد زمینه بهتر تماس‌های اجتماعی بود. اساس هر دو نظریه مفهوم "واحد همسایگی" به‌منزله مجموعه‌ای خوداتکا برای شکل‌دهی به مناطق مسکونی شهرهاست.

"واحد همسایگی" (مجموعه مسکونی خوداتکا)

واحدهای مسکونی لوکوربوزیه (۱۹۵۳، ۱۹۶۰) و واحد همسایگی یا محله پیشنهادی کلارنس پری (۱۹۲۷) دو راه حل عام طراحی محله در نیمه اول قرن بیستم‌اند (Lang, 1994, 2005). واحدهای مسکونی ماریسی جمع‌بندی دیدگاه‌های لوکوربوزیه برای ساخت مسکن انبوه است؛ مجموعه‌ای خوداتکا شامل ۳۳۰ واحد مسکونی در ساختمانی هفده طبقه که در محیط سبز وسیعی ساخته شده است (Marmot, 1981, 82-95). امکانات خرید در یکی از طبقات میانی مجموعه و مهدکودک و مابقی امکانات عمومی روی بام ساختمان طراحی شده است. این مدل عام را طراح آن به‌منزله اجتماعی کامل و مجموعه‌ای خوداتکا پیشنهاد کرده است. چنین اجتماعی، اگرچه توسط جامعه‌شناسان، اجتماعی با توانایی محدود نامیده می‌شود، می‌تواند تا حدودی احساس زندگی در اجتماع محلی منسجم را به وجود آورد.

کلارنس پری الگوی در سطح "واحد همسایگی" را به‌منزله محیطی اجتماعی-کالبدی برای توسعه مناطق مسکونی شهری پیشنهاد کرد. پری چهار عنصر اصلی را برای چنین محیطی

شهری^{۲۳} مفهوم پیشنهادی "واحد همسایگی" را از دو دیدگاه مختلف نقد کردند. درحالی که برنامه ریزان، ناهمگونی اجتماعی را مشکلی جدی می دانستند، جیکوبس در نقد خود از آن به عنوان راه حلی برای ایجاد محلات شهری متعادل یاد کرده است. گنز در مورد عدم اعتماد به طراحی محله توسط برنامه ریزان با جیکوبس هم عقیده بود، اما از شکل گیری کالبدی و چگونگی طراحی محلات شهری انتقاد می کرد. در اینجا نکته مهم این است که هیچ کدام از انتقادات، چه از سوی برنامه ریزان و چه از سوی جامعه شناسان به مفهوم محله نبود، بلکه انتقاد اصلی بر چگونگی برنامه ریزی و طراحی محلات مسکونی در شهرهای جدید متمرکز بوده است.

مشکل اساسی دیگر در الگوی واحد همسایگی این است که به دلیل پیچیدگی متغیرهای موثر بر طراحی مسکن، تمام اجزای تعریف آن نمی توانند به سادگی با هم سازگار باشند. برای مثال، محدوده خدمات مختلف نمی تواند به سادگی در یک مدل جا بگیرد و شبکه دوستی ها و روابط اجتماعی در سنین بالا با سنین دبستان کاملا متفاوت است (Lynch, 1981, 247). با احتساب این مشکلات، فرمول "واحد همسایگی" به جای برقراری همخوانی کامل میان عوامل موثر در طراحی محله، می تواند برای تقلیل ناهمخوانی ها در شرایط اجتماعی خاص کارایی داشته باشد (Alexander, 1964). به موازات این تحولات فکری، برنامه ریزان و طراحان شهری برای یافتن مدل های جایگزین "واحد همسایگی" تلاش هایی کرده اند. این شهرسازان بر این عقیده بودند که مدل های جایگزین پیشنهادی می توانند جنبه های منفی کالبدی و اجتماعی الگوی "واحد همسایگی" را تقلیل دهند.

الگوهای جایگزین "واحد همسایگی"

در دهه های گذشته طراحان و محققان انگشت شماری به دنبال چارچوبی برای طراحی شهری بوده اند که به طرح "واحد همسایگی" به عنوان الگوی عام طراحی مجموعه های مسکونی اتکا نداشته باشد (Herbert, 1963; Banerjee & Baer). دیوید کرین (1960) زیرساخت های شهری را عناصر دائمی فرم شهر و چارچوب اصلی شهری می دانست که برای تطبیق پذیری و تغییر طراحی شده است. نظریه مشابه تداوم در مقابل تغییر اساس پیشنهاد آلیسن و پیت اسمیتسن (1967) برای طراحی شهری است. هر دو نظریه عدم انعطاف و خاص بودن الگوی "واحد همسایگی" را نفی کرده و بجای آن گروه های کوچک تر مسکونی را واجد اعتبار اجتماعی بیشتر دانسته اند (174 Herbert, 1963, 199; Banerjee & Baer, 1984).

به دنبال طرح این دیدگاه ها، در نسل سوم نوشهرهای انگلیس تاکید طراحان از نیاز به تغییرات سریع در اوایل دهه ۶۰ میلادی، به قابل زندگی بودن^{۲۴} مجتمع های مسکونی و تساوی اجتماعی تغییر پیدا کرد. براساس این نظریه، در نقشه هوک^{۲۵} دوربرگردان های کوچک متشکل از گروه های مسکونی در نظر گرفته شده بود. این دوربرگردان ها به اندازه کافی کوچک بودند که از نظر بصری و اجتماعی واحدی قابل تشخیص باشند (Herbert, 1963). اصول طراحی پروژه هوک که هیچ گاه ساخته نشد در طراحی و ساخت کامبرنلد^{۲۶} و بعد از آن در مواردی چون

واحدهای مسکونی ابهام ایجاد کرده است. بعلاوه، تفکیک عملکردها، کیفیت زندگی در فضای عمومی خیابان و استفاده از مقاصد ثانویه آن را تقلیل داده که این امر موجب تبدیل خیابان های محله به فضاهای صرفا عبوری و تک عملکردی شده است. البته این را هم باید در نظر داشت که، اگرچه بسیاری از نقدهای طرح رادبرن معتبر و مفید است، ولی بسیاری از این مشکلات در مناطق مسکونی متداول در حومه های شهری اطراف این طرح نیز مشاهده می شود (Calthrop, 1986). واحد همسایگی و مدل های مشابه آن که توسط برنامه ریزان و براساس یافته های مطالعات اجتماعی تدوین شد، تاثیر زیادی بر طراحی محله های مسکونی در کشورهای مختلف دنیا گذاشت.

نقد الگوی "واحد همسایگی"

مرور کلی دو الگوی عام طراحی محلات مسکونی در شهرهای معاصر نشان می دهد که "واحد همسایگی" پیشنهادی پری براساس نگاه به تجربه گذشته شکل گرفته، درحالی که محله عمودی پیشنهادی لوکوربوزیه بر اساس رفتارهای آینده انسان بنا شده است. هر دو راه حل به منظور اسکان جوامع جدید در محیط های طراحی شده پیشنهاد شده اند. به دو الگوی پیشنهادی "واحد همسایگی" به منزله راه حل عام برنامه ریزی مجموعه های مسکونی و نظریه ای اجتماعی برای اسکان اجتماع محلی منسجم، انتقادات زیادی شده است (Porteous, 1977, 79-83).

بخشی از انتقادات به الگوی "واحد همسایگی" با اعتقاد برخی از جامعه شناسان به نزول روابط ابتدایی محلی در شهرهای جدید، شکل گرفته است. در میان جامعه شناسان مکتب شیکاگو مک کنزی^{۱۲} (1921) بر اهمیت تحولات فناوری و گسترش روابط اجتماعی به بیرون محله مسکونی تاکید کرده است. مقاله معروف لوئیس ورت^{۱۳} (1938) با عنوان "شهرنشینی راهی برای زندگی"^{۱۴} زمینه جدیدی برای مطالعه تحولات زندگی شهری به وجود آورد. از زمان انتشار این مقاله بسیاری از پژوهشگران مسکن نسبت به تکرار الگوی سنتی محلات مسکونی در شهرهای جدید تردید کردند. نوشته های ملوین وبر^{۱۵} (1963) با عنوان "نواحی بدون مکان شهر"^{۱۶} اعتقاد او را به لزوم تشکل جوامع شهری بدون تاکید بر قرابت مکانی ساکنان^{۱۷} نشان می دهد. اگرچه این نوشته ها دیدگاه های ورت را تایید می کنند، مطالعات بسیاری نیز بر تداوم روابط اجتماعی با معنا و پایداری زندگی محلی در درون کلانشهرها، تاکید کرده اند (1982 Olson).

مرحله دیگری از نقد محله و واحد همسایگی در دو دهه بعد از جنگ جهانی دوم به وجود آمد. بعضی از محققان ضمن تاکید بر نقد جبریت کالبدی^{۱۸}، همگونی اجتماعی را نیز به منزله عاملی مثبت در شکل گیری محله مورد تردید قرار دادند. آیزکس^{۱۹} (1948, 1966)، که برنامه ریزی اهل شیکاگو بود، الگوی "واحد همسایگی" را به عنوان یک فرمول برنامه ریزی مورد نقد قرار داد و مفهوم محله پیشنهادی آن را موجب تفکیک گروه های قومی و اقتصادی دانست. جین جیکوبس^{۲۰} (1961) در کتاب "مرگ و زندگی شهرهای آمریکایی"^{۲۱} و هربرت گنز^{۲۲} (1962) در کتاب "روستائیان

طراحی میلتون کینس^{۲۷} با طراحی خیابان‌های شبکه‌ای منحنی به کار گرفته شد. بلوک‌های بدست آمده از این روش طراحی، بدون تاکید بر "اجتماع محلی" یا "محله"، "مناطق محیطی"^{۲۸} نامیده شدند (Buder, 1990). در این مورد طراحان مدعی بودند که اندازه معینی برای زیرتقسیمات شهری که کمابیش از جهت اداری یا اجتماعی مناسب باشد، به دست نیامده است (Banerjee & Baer, 1984). نظریه "واحد همسایگی" را برنامه‌ریزان سوسیالیست شوروی سابق نیز مردود می‌دانستند. بر خلاف جامعه‌شناسانی که بر گونه‌های اجتماع محلی تاکید می‌کردند، نظریه این برنامه‌ریزان سلسله‌مراتبی از مدول‌های شبکه‌ای بود که بجای اهمیت دادن به محله و اجتماع محلی، به شدت به حمل و نقل شهری و شبکه خدمات رسانی اتکا داشت.

بنرجی و بائر (1984)، در جستجوی الگوی جدیدی برای طراحی مناطق مسکونی شهرها، با استفاده از روش تجربی، محلات شهر لوس آنجلس را در مقایسه با الگوی "واحد همسایگی" مورد مطالعه قرار دادند. آنها دریافتند که آنچه مردم از محیط مسکونی خود ادراک می‌کنند با آنچه این الگوی طراحی پیشنهاد می‌کند، متفاوت است. انتقادی که بر این مطالعه وارد است این است که محیط تحقیق آنها

شهری بود که بر اساس الگوی "واحد همسایگی" طراحی نشده است. به جز بعضی شباهت‌ها بین منطقه‌بندی و اصول طراحی محله، از قبیل مکانیابی کاربری‌ها و مرکزیت محله، بین مناطق مسکونی شهر مذکور و مابقی ویژگی‌های الگوی "واحد همسایگی" از قبیل محدوده زیرتقسیمات محله و تفکیک حرکت سواره و پیاده شباهت چندانی وجود ندارد. بعلاوه مدل پیشنهادی آنها که نتیجه تحقیق مذکور است، الگویی دو بعدی شبیه نظریه‌های برنامه‌ریزی غیرتمرکزگرای قبلی است. با وجود نقدهای انجام شده به الگوی "واحد همسایگی"، رویکردهای بعدی طراحی، به جای در نظر گرفتن نیازهای اساسی انسان، اغلب بر تصورات شخصی طراحان متکی اند.

آن‌گونه که در جدول شماره یک مشاهده می‌شود، دیدگاه‌های موثر در شکل‌گیری جوامع آرمانگرا و به دنبال آن نهضت باغشهرها، الگوی واحد همسایگی و منشورهای تدوین شده در کنگره‌های معماری مدرن، همگی برای بهبود شرایط زندگی در شهرها، ارتباط با طبیعت، برابری اجتماعی و پایداری زندگی در اجتماع محلی، راه‌حل‌هایی را پیشنهاد کرده‌اند. هدف همگی این راه‌حل‌ها ایجاد اجتماع محلی منسجم از طریق الگوهای کالبدی بوده است.

جدول ۱- الگوهای عام محله در نیمه اول قرن بیستم میلادی.

نام الگو	مسئله موجود	معیارهای مورد نظر	راه‌حل‌های پیشنهادی	نتایج
جوامع آرمانگرا (قبل از مدرن)	<ul style="list-style-type: none"> شرایط نامطلوب زندگی فقدان برابری اجتماعی سرمایه‌داری و اختلاف طبقاتی 	<ul style="list-style-type: none"> برابری اجتماعی مشارکت مردم روح همکاری جمعی 	<ul style="list-style-type: none"> نظم جدید اجتماعی فرم آرمانگرای اجتماع محلی تحصیل-آموزش مسکن اجتماعی 	<ul style="list-style-type: none"> کمبود منابع مالی بی محتوایی درونی آرمانگرایی افراطی عدم موفقیت
باغشهرها	<ul style="list-style-type: none"> پراکندگی کالبدی شهرها اندازه بزرگ شهرها جدایی از طبیعت خانه‌های گران کیفیت نازل محیط شهرها 	<ul style="list-style-type: none"> برابری اجتماعی رفاه اجتماعی سلامتی و بهداشت کارایی عملکردی اهمیت خانواده اهمیت زندگی در اجتماع محلی ارتباط با طبیعت ارزش‌های مثبت زندگی روستایی 	<ul style="list-style-type: none"> توسعه در زمین‌های ارزان رشد کنترل شده محدودیت تراکم سرمشق قرار دادن الگوهای طبیعی تفکیک عملکردها و کنترل کارکردهای مزاحم 	<ul style="list-style-type: none"> ایده غالب قرن بیستم ساده شدن مدل در طول زمان و منجر شدن به ساخت و ساز در زمین‌های بزرگ خیابان‌های منحنی پارک‌مانند
واحد همسایگی	<ul style="list-style-type: none"> تداخل سواره/پیاده فقدان هویت نزول ساختار اجتماع محلی 	<ul style="list-style-type: none"> رفاه اجتماعی اهمیت به خانواده کارایی عملکردی اهمیت به زندگی در اجتماع محلی 	<ul style="list-style-type: none"> تفکیک کامل سواره/پیاده تفکیک کارکردها عنصر شاخص محله و مرکزیت مدرسه 	<ul style="list-style-type: none"> شباهت به زیرتقسیمات تعریف شده در الگوی باغشهرها موفقیت مدل و متداول شدن در اغلب شهرهای معاصر دنیا
شهر مدرن (کنگره معماری مدرن)	<ul style="list-style-type: none"> پراکندگی کالبدی شهرها غم غربت و مهاجرت فقدان سلسله‌مراتب کهنگی و فرسودگی آشفتگی شهرها 	<ul style="list-style-type: none"> استفاده از فناوری جدید برابری اجتماعی کارایی عملکردی شهرگرایی کارکردگرایی 	<ul style="list-style-type: none"> تراکم زیاد ساختمان بلند در محیط سبز تفکیک تخصصی کارکردها سلسله‌مراتب دسترسی 	<ul style="list-style-type: none"> کاربرد در مراکز شهری مسکن جمعی و عمومی شباهت بسیار به نظریه باغشهرها

الگوهای طراحی در نیمه دوم قرن بیستم

الگوهای طراحی مسکن در دهه‌های اخیر، در دو جریان اصلی فکری "خردگرایی جدید"^{۲۹} و "تجربه‌گرایی جدید"^{۳۰} قابل تفکیک و تشخیص‌اند. خردگراها هنوز بر اساس تصورات شخصی و دیدگاه‌های خود نسبت به زندگی آرمانی آینده طراحی می‌کنند، در حالی که مبنای طراحی تجربه‌گراها اطلاعات قابل کسب از محیط انسان‌ساخت و رفتارهای انسان در محیط است. حاصل تفکر اول مجموعه‌های مسکونی مرتفعی است که به صورت انبوه هنوز در نقاط بسیاری از دنیا ساخته می‌شوند. در جریان فکری دوم که در این مقاله بیشتر به آن پرداخته خواهد شد، دو مفهوم اصلی قابل تشخیص است. اول رویکرد "گونه شناختی"^{۳۱} طراحی چون راب کریر^{۳۲} و آندره دواتی و الیزابت پلاتر زیبرک^{۳۳}، و دومی کار محققان و طراحانی که در روند طراحی، از تجربه مردم در محیط انسان‌ساخت استفاده کرده‌اند. کار محققان و طراحانی چون راندلف هستر^{۳۴} (1984)، بنتلی و همکاران^{۳۵} (1985) و تجربه وونرف^{۳۶} در کشور هلند و سیاست‌گذاری‌های طراحی شبیه به آن در کشورهای دیگر می‌توانند در جریان دوم جای گیرند.

رویکردهای گونه شناختی در طراحی مجموعه‌های مسکونی احیای روش سنتی نگاه به تجربه گذشته و اتکا به پیشینه معماری برای طراحی را در نظر دارند (Calthrope, 1993). در رویکرد گونه‌شناختی که هدف آن دسته‌بندی نمونه‌ها بر اساس عملکرد یا ویژگی خاص است، کوشش‌های زیادی برای تشخیص پیشینه گونه‌های مسکن (مانند: Sherwood, 1978) و گونه‌شناسی فضاهای شهری (مانند: Rob Krier, 1979, 1990) شده است. در سال‌های اخیر طراحی مجموعه‌هایی با عنوان "دهکده‌های شهری"^{۳۷} در کشورهای مختلف (مانند: Newman & Kenworthy, 1992; Neal, 2003) و طراحی "مجموعه‌های پیاده"^{۳۸} (Kelbaugh, 1989, i-xi; Calthrope, 1991) و "محله‌های سنتی جدید"^{۳۹} (Duany & Plater-Zyberk, 1993, 1994) در آمریکا، بعضی از این الگوهای عام طراحی را تشکیل می‌دهند. بر اساس نظریات بسیاری از منتقدان، این راه‌حل‌ها همان الگوی "واحد همسایگی" دهه بیست قرن بیستم میلادی را با شرایط جدید تطبیق داده و با عناوینی جدید در طراحی مجموعه‌های مسکونی معاصر به کار گرفته‌اند (Kelbaugh, 1989; Calthrope, 1991; Lang, 1994). در مقابل جریان گونه‌شناختی، رویکردهای بوم‌شناختی^{۴۰} قرار دارند که اساس آنها مطالعه زندگی مردم در "فضای زندگی روزمره" است.

رویکردهای بوم‌شناختی با مطالعه تجربه مردم در محیط مجموعه‌های مسکونی بیشتر به راه‌حلهایی اتکا دارند که از نظر اجتماعی- فضایی پایدار باشند. مطالعه و طراحی مشارکتی فضاهای محله (Hester, 1984; Carr et al, 1992)، ضوابط راهنمای طراحی که بر اساس مطالعه تجربه ساکنان در محیط‌های مسکونی تدوین شده (Cooper & Sarkissian, 1986; Cooper & Francis, 1990) و مطالعه "محیط‌های پاسخده"^{۴۱} پیشنهادی بنتلی و دیگران

(1985)، بعضی از این راه‌حل‌ها را تشکیل می‌دهند. به علاوه، تجربه "وونرف"^{۴۲} در هلند و رویکردهای طراحی مشابه آن در کشورهای دیگر اروپایی هم می‌توانند در این دسته‌بندی جای گیرند.

در دهه‌های اخیر بر اساس رویکردهای مختلف، راه‌حل‌هایی ابداع شد، که به تناسب شرایط فرهنگی و اقتصادی کشورهای مختلف، تا حدودی تحت‌تأثیر دیدگاه‌های طراحان و تا حدودی متأثر از شرایط بازار خرید و فروش مسکن بوده‌اند. بر اساس هر دو رویکرد گونه‌شناختی و بوم‌شناختی، مطالعات و طراحی‌های تجربی اخیر در دو منطقه اصلی شهرها متمرکز بوده‌اند. در بافت‌های جدید شهری طراحان با پروژه‌های مسکونی در زمین‌های خالی و رها شده، و در بافت‌های موجود با پروژه‌های بهسازی مواجه‌اند. در هر دو مورد، کوشش‌ها در جهت بهبود وضعیت کالبدی و اجتماعی محیط‌های مسکونی است. بعضی محققان میان طراحی در بافت‌های "شهری" موجود و محیط‌های "حاشیه‌ای" یا "حومه‌ای" تفاوت قائل شده‌اند (Scully, 1994, 221-29)، در حالی که بعضی دیگر (Katz, 1994; Calthrope, 1994) بدون در نظر گرفتن ارتفاع و تراکم ساختمانی، رابطه میان بنای ساخته شده و فضای عمومی را طراحی شهری می‌دانند. این محققان معتقدند که بعضی از عناصر کالبدی زندگی شهری، از قبیل خیابان مختص پیاده، در محله‌های حاشیه‌ای و کم تراکم شهرها نیز قابل طراحی و اجرا می‌باشند.

دلیل اصلی انتقاد از حومه‌های کم تراکم شهرها، وابستگی زندگی به ماشین است (Newman & Kenworthy, 1992). به علاوه، در حال حاضر اجتماعات بزرگ شهری یا در بعضی کشورهای غربی محله‌های محصور و قابل کنترل جایگزین زندگی سنتی و حتی شکل‌گیری گروه‌های با علائق مشترک محلی شده‌اند. نکته مهم در طراحی مجموعه‌های جدید مسکونی، گرایش مجدد به ایجاد اجتماعات کوچک محلی از طریق طراحی است. در این مقاله به الگوهایی اشاره می‌شود که ریشه در راه‌حل‌های عام نیمه اول قرن بیستم میلادی دارند و با آنها قابل مقایسه‌اند.

مجموعه‌های مسکونی برنامه‌ریزی شده

مجموعه مسکونی^{۴۳} برنامه‌ریزی شده الگویی است که به منظور ایجاد کنترل‌های برنامه‌ریزی مسکن در دهه شصت میلادی در آمریکا متداول شد (Barnett, 1974, 37-40; Moudon, 1992, 196-7). هدف این الگو دست‌یافتن به ترکیب هندسی هماهنگ در اطراف خیابان و در نظر گرفتن فضای سبز عمومی بیشتر در قبال طراحی مجموعه‌های مسکونی متراکم‌تر بود (Christoforidis, 1996). این مجموعه‌ها معمولاً مالکیت خصوصی و مدیریت مشترک دارند و ضوابط قانونی سیمای کالبدی و نحوه نگهداری واحدهای مسکونی، فضاهای سبز، خیابان‌ها و بقیه فضاهای باز مشترک را معین می‌کنند (Moudon, 1992).

- محله فضاهای ساخته شده و شبکه‌های سواره داخلی را در ترکیبی ریزدانه شکل می‌دهد.
 - محله به فضاهای عمومی و محل قرارگیری بناهای عمومی شهری حق تقدم می‌دهد.
- با در نظر گرفتن اصول فوق، هدف این الگوی طراحی تلفیق ویژگی‌های شهرهای سنتی مانند مقیاس انسانی، از طریق طراحی خیابان، تنوع گونه‌های مسکن و تلفیق کارکردهای قابل دسترسی پیاده در مرکز محله و فضای عمومی تعریف شده است. پیشنهاد این طرح با توصیه‌های اجتماعی و محیطی چند دهه اخیر، مانند تقلیل استفاده از ماشین، افزایش استفاده از وسایل حمل و نقل عمومی، تلفیق طبقات اجتماعی و احترام به محیط طبیعی و ویژگی‌های تاریخی مکان همراه بوده است (Fisher, 1993). با وجود ادعای توجه به ویژگی‌های محلی و مکانی، محله‌های طراحی شده براساس این اصول ویژگی‌های مشترکی دارند که به شرح زیر است:

- شبکه شطرنجی و قوسی خیابان‌ها که قصد اجتناب از تکرار نظام خیابان‌های شاخه‌ای مناطق حاشیه‌ای شهرهای آمریکا را دارد.
 - واحدهای مسکونی با ترکیب هندسی فشرده‌تر که روی آنها از نظر کارکردی به سمت خیابان است.
 - فضاهای باز عمومی در فواصل قابل دسترسی پیاده از واحدهای مسکونی قرار گرفته‌اند.
- برای تسهیل کاربرد اصول پیشنهادی، ضوابطی تدوین می‌شود که ضمن ایجاد شخصیتی واحد در صورت جوامع محلی، در طراحی واحدهای مسکونی تنوع لازم به وجود آید. در این ضوابط، به جای ساخت مجموعه‌های بزرگ با گونه‌های مسکن یکنواخت، بر طراحی و ساخت واحدهای مسکونی با کیفیت بهتر و در مقیاس کوچک‌تر تاکید می‌شود.
- طراحی شهر سیساید^{۴۷} در فلوریدای آمریکا، که از سال ۱۹۸۳ به بهره‌برداری رسید اولین طراحی براساس این ضوابط بوده است (Lang, 2005, 277-82). طرح موسوم به "شارت"^{۴۸} این طراحان که فرایند طراحی کوتاه مدت در محل است، نقشه‌ای برای کل مجموعه و ضوابطی برای استفاده طراحان واحدهای مسکونی تدوین کرده است. بعضی از منتقدان معتقدند که طرح‌های شارٹ این طراحان به جای پرداختن به مفاهیم عمیق طراحی، بیشتر ارائه نمایشی و زیبایی دارند. به علاوه تبلیغات انجام شده روی این مدل طراحی در بازار فروش مسکن، منافع زیادی را برای پیمانکاران فراهم آورده است. نکته مثبت این مجموعه‌ها، تراکم بالاتر مسکونی و کم خرج بودن نگهداری آنهاست (Fisher, 1993).
- تجربه سیساید به عنوان نمونه این نوع طراحی نشان می‌دهد که این شهرک مجموعه‌ای است منزوی برای زندگی اقشار مرفه که به همین منظور ساخته و فروخته شده است. اگرچه فرایند طراحی شارٹ و ضوابط طراحی آن کوششی در جهت طراحی تجربی و مشارکتی است، هدف اصلی دست یافتن به مدلی برای احیای یک

مزیت این مجموعه‌ها در وحدت کالبدی و طراحی هماهنگ ساختمان‌ها از طریق تصویب همزمان نقشه‌ها و داشتن مقیاسی متناسب در زیرساخت‌های شهری و سهولت دسترسی به امکانات عمومی در مقیاس محله است. معایب این مجموعه‌ها تک‌منظوره بودن آنها و یکنواخت بودن گونه‌های مسکن است که می‌تواند آنها را از جهت کالبدی و اجتماعی به محیط‌هایی بسته و منزوی تبدیل کند. الگوهای طراحی جدیدتر از قبیل "محله‌های مسکونی سنتی جدید" که با محیط‌های چندمنظوره و به شکل شهرک‌های کوچک خوداتکا طراحی شده‌اند، و "مجموعه‌های پیاده" که براساس استراتژی منطقه‌ای در تداوم با مجموعه‌های اطراف خود طراحی شده‌اند، برای اصلاح معایب مجموعه‌های مسکونی برنامه‌ریزی شده تلاش کرده‌اند.

محله‌های مسکونی سنتی جدید

محله‌های مسکونی موسوم به سنتی جدید به شکل شهرک‌های چندمنظوره و خوداتکا، به عنوان یکی از جایگزین‌های مجموعه‌های مسکونی برنامه‌ریزی شده طراحی شده‌اند. جریان موسوم به شهرگرایی جدید (Katz, 1994; Dutton, 2000; Neal, 2003) که در دهه نود میلادی در آمریکا مطرح شد، با طراحی‌های ارائه شده، زندگی حومه‌های شهری را به دلیل فقدان مفهوم بنیادین شهرهای کوچک سنتی، از قبیل مقیاس پیاده، مرکزیت و حریم قابل تشخیص، تنوع کارکردها، و گوناگونی بافت جمعیت ساکن و فضاهای باز عمومی تعریف شده و قابلیت دسترسی برای عموم، مورد نقد قرار داده است.

این اصول که ادعا می‌شود بنیانی برای طراحی محله‌های مسکونی سنتی است، در کشورهای غربی پیش از این توسط منتقدان و طراحانی چون جین جیکوبس (1961)، آلدورسی (1982)، لئون کرییر (1978) و دیگران پیشنهاد شده و مورد بحث قرار گرفته بود. دوانی و پلاتر زیبرک (1994, xvii) اجزای اصلی شهرهای مبتنی بر طراحی سنتی را "محله"^{۴۴}، "ناحیه"^{۴۵} و "کریدور"^{۴۶} دانسته‌اند. در تعریف آنها، محله‌ها زیرتقسیماتی از شهرند که ترکیبی متعادل از فعالیت‌ها را در خود جای می‌دهند، درحالی‌که ناحیه‌های شهری، فعالیت‌های خاص و تخصصی را تامین می‌کنند. کریدورها اتصال دهنده محله‌ها و ناحیه‌ها بوده و دسترسی آنها را تامین می‌کنند. بر طبق این تعریف محله‌ای قابل تشخیص که در فضایی سبز طراحی شود، یک "دهکده شهری" نامیده می‌شود.

با در نظر گرفتن تعاریف فوق، دوانی و پلاتر زیبرک (1994, xvii, 2003) اصول زیر را برای یک محله‌ای آرمانی تعریف می‌کنند:

- هر محله مرکز و لبه‌ای مشخص دارد.
- اندازه بهینه محله یک چهارم مایل از مرکز تا لبه آن است.
- محله ترکیب متعادلی از فعالیت‌های مختلف شامل فضای زندگی، خرید، کار، مدرسه، عبادت و اوقات فراغت را در خود جای می‌دهد.

برای گسترش‌های جدید و بازسازی بافت‌های خالی درون شهرها باشند. این طرح می‌تواند راهبردی تکمیلی برای پروژه‌های باززنده‌سازی بافت‌های موجود و تاریخی شهرها نیز باشد (Calthrope, 1991, 1993).

در پیشنهاد مجموعه‌های مسکونی پیاده-محور مواردی چون صرفه‌جویی در مصرف انرژی، تقلیل ترافیک سواره، دسترسی به خدمات شهری و تقلیل زمان مسافرت‌های شهری اولویت دارند. مسائل اجتماعی که کم‌اهمیت‌تر از ویژگی‌های کالبدی نیستند، اهداف بعدی را تشکیل می‌دهند (Kelbaugh, 1989). بنابراین در طراحی مجموعه‌های مسکونی پیاده-محور، علاوه بر دست‌یافتن به اهداف کالبدی، اهدافی اجتماعی مثل ایجاد پیوند میان گروه‌های سنی و اجتماعی مختلف هم مورد نظر بوده است. همانند دیدگاه‌های اولیه الگوی "واحد همسایگی" این طرح فضاهای عمومی مشترک محلی و مراکز خرید در مقیاس محله را موجب زنده شدن دوباره حس زندگی در اجتماع محلی و حس مکان می‌داند (Kelbaugh, 1989; Calthrope, 1991, 1993).

رشد هوشمند

"رشد هوشمند"، الگویی برای مقابله با پراکندگی و عدم انسجام شهرها، حفظ هویت و ارتقاء کیفیت زندگی در بافت‌های موجود شهرهاست. دسترسی به شبکه‌های حمل و نقل شهری مناسب، تاکید بر زندگی در اجتماع محلی، حفاظت از منابع طبیعی موجود، استفاده از تراکم بیشتر جمعیتی و ساختمانی، حفاظت از محوطه‌های فرهنگی و تاریخی، رعایت استانداردهای طراحی، تاکید بر کیفیت خیابان به‌عنوان فضای زندگی، از ویژگی‌های این الگوست (Bernstein, 2007; Hall, 2003). نکته اساسی این الگو که در اواخر دهه نود میلادی مطرح شد، محور قرار دادن برنامه‌ریزی یکپارچه و ایجاد موقعیت‌های شغلی در مقیاس محلی است.

مقایسه و تحلیل الگوهای طراحی

با توجه دقیق‌تر به الگوهای مسکونی اخیر که در سال‌های بعد در آمریکا تحت چاچوب نظری شهرگرایی جدید و در انگلستان با عنوان دهکده‌های شهری یا محله‌های سبز معرفی و مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته‌اند، تفاوت‌هایی را می‌توان مشاهده کرد. مجموعه‌های مسکونی پیاده-محور از نظر اندازه کوچک‌تر از محلات سنتی جدیدند. مقیاس کوچک‌تر، این مجموعه‌ها را با محیط اطراف خود تطبیق‌پذیرتر و کمتر مداخله‌گر می‌سازد (Kelbaugh, 1989). به‌علاوه کارکردها و گونه‌های ساختمانی تلفیقی، نسبت به مجموعه‌های مسکونی برنامه‌ریزی شده یکپارچگی و تنوع کالبدی بیشتری را به وجود می‌آورد. محله‌های

شیوه زندگی است. در سال‌های بعد این مدل در مجموعه‌های موفق‌تری آزموده شد (Dutton, 2000). به موازات طرح این مدل طراحی، الگوهای دیگری چون "مجموعه‌های مسکونی پیاده-محور" و الگوهای طراحی نظیر آن، راه‌حل‌های دیگری برای اجتناب از انزوای کالبدی-اجتماعی "محله‌های سنتی جدید" و توجه بیشتر به ساختارهای هماهنگ منطقه‌ای‌اند.

مجموعه‌های مسکونی پیاده و دهکده‌های شهری

مجموعه‌های مسکونی پیاده-محور یا مجموعه‌های ساخته‌شده در ایستگاه‌های حمل و نقل شهری، به‌عنوان جایگزین مجموعه‌های برنامه‌ریزی‌شده، تجمع ساده‌ای از واحدهای مسکونی، فضاهای تجاری خرده‌فروشی و دفاتر اداری در فاصله یک‌چهارم مایل از ایستگاه حمل و نقل شهری‌اند (Kelbaugh, 1989, ix). ترکیبی از واحدهای مسکونی در فاصله کوتاهی از ایستگاه وسایل حمل و نقل شهری، مجموعه‌های مسکونی پیاده را به مناطق مسکونی، تجاری، آموزشی و مراکز اوقات فراغت موجود و همچنین به مجموعه‌های مسکونی دیگر متصل می‌سازند. چهار عنصر کلیدی مجموعه‌های پیاده پیشنهادی کلترب (1993)، مسکن با تراکم زیاد و ارتفاع کم، خیابان اصلی چند منظوره، حمل و نقل متکی به راه آهن سبک و مرکز تجاری منطقه‌ای است. این الگو بجای پراکندگی واحدهای مسکونی و استفاده از ماشین، محله را براساس تمرکز در ایستگاه‌های حمل و نقل و راهبردهای منطقه‌ای پیشنهاد کرده است.

شبهه این الگو طرح "دهکده‌های شهری" است که در بعضی از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی ساخته شده‌اند. مانند مجموعه‌های پیاده-محور تاکید این مدل بر طراحی مجموعه‌های چندمنظوره در مقیاس منطقه‌ای است که به نظر می‌رسد از مجموعه‌های برنامه‌ریزی شده تک‌منظوره کارا تر باشند (Newman & Kenworthy, 1992; Neal, 2003). این الگو تطبیق داده شده مفاهیم سنتی محله با سامانه‌های جدید حمل و نقل شهری است که قبلاً در شهرهای اروپایی نظیر استکهلم در دوران بعد از جنگ جهانی دوم تجربه شده است. مراکز اقماری شهر استکهلم در مجموعه‌هایی فشرده برای دسترسی پیاده، در محدوده نسبتاً کوچکی طراحی شده‌اند.

طراحان مجموعه‌های مسکونی پیاده-محور معتقدند که راهبردهای منطقه‌ای می‌توانند بر تحولات مناطق جدید شهری تاثیرگذار باشند. به‌علاوه، ساختار فشرده و محدود و خوانایی این مراکز می‌تواند حس تعلق به مکان و اجتماع محلی را دوباره احیا کند. هدف این برنامه طراحی حفظ فضای باز و تقلیل ترافیک سواره، بدون افزایش تراکم محله‌های موجود است. براساس این نظریه، مجموعه‌های مسکونی پیاده-محور می‌توانند الگویی

جدول ۲ - الگوهای محله در نیمه دوم قرن بیستم میلادی.

نام الگو	مسئله موجود	معیارهای مورد نظر	راه‌حل‌های پیشنهادی	نتایج
مجموعه‌های برنامه‌ریزی شده (PUD)	<ul style="list-style-type: none"> پراکندگی کالبدی نا امنی در شهرها کیفیت نازل محیط استفاده نامطلوب از زمین نزول ساختار اجتماع محلی 	<ul style="list-style-type: none"> فضای سبز عمومی بیشتر در قبال مسکن تراکم‌تر رفاه عمومی اهمیت زندگی در اجتماع محلی اهمیت به کیفیت فضای کالبدی 	<ul style="list-style-type: none"> استفاده از کنترل‌های برنامه‌ریزی طراحی واحد و هماهنگ مالکیت خصوصی و مدیریت مشترک مجموعه دسترسی آسان به امکانات محلی مشترک 	<ul style="list-style-type: none"> ایجاد جوامع بسته و تفکیک طبقات اجتماعی خصوصی‌سازی عرصه‌های عمومی محیط‌های بسته و از نظر اجتماعی-کالبدی منزوی
محله‌های سنتی جدید (TND)	<ul style="list-style-type: none"> پراکندگی کالبدی شهرها وابستگی به ماشین توسعه نامتوازن زشتی شهرها کیفیت نازل محیط شهرها 	<ul style="list-style-type: none"> برابری اجتماعی رفاه عمومی پیاده-محوری اهمیت زندگی در اجتماع محلی تاکید بر سنت‌های گذشته تاکید بر زیبایی طراحی هماهنگ با اتکا به ضوابط مدون 	<ul style="list-style-type: none"> کاربری ترکیبی افزایش تراکم الگوی ترکیبی مسکن رعایت معیارهای زندگی شهری شبکه دسترسی با طراحی کلاسیک روش طراحی کوتاه‌مدت در محل تدوین ضوابط طراحی 	<ul style="list-style-type: none"> تطبیق ایده‌های غالب قرن بیستم با شرایط محلی بازاریابی موفق در تجارت مسکن توجه بیش از حد به عناصر کالبدی مورد توجه طبقات اجتماعی مرفه
محله با محوریت حمل و نقل عمومی (TOD)	<ul style="list-style-type: none"> پراکندگی شهرها وابستگی به وسیله نقلیه شخصی توسعه نامتوازن زشتی شهرها 	<ul style="list-style-type: none"> رفاه عمومی برابری اجتماعی پیاده محوری با اتکا به حمل و نقل عمومی اهمیت به زندگی در اجتماع محلی هماهنگی با راهبردهای منطقه‌ای 	<ul style="list-style-type: none"> کارکرد ترکیبی افزایش نسبی تراکم الگوی ترکیبی مسکن رعایت پیوندهای منطقه‌ای سلسله‌مراتب دسترسی پیاده-محوری 	<ul style="list-style-type: none"> تطبیق ایده‌های گذشته با شرایط امروز موفقیت در بازار مسکن
دهکده‌های شهری (Urban Villages) یا محله‌های پیاده-محور Pedestrian Pockets	<ul style="list-style-type: none"> فقدان هویت و شخصیت در شهرها نبود حس مکان و محله فقدان الگوهای اقیانوس‌کننده مسکن 	<ul style="list-style-type: none"> شهرگرایی رفاه عمومی برابری اجتماعی پیاده-محوری توجه به اجتماع محلی توجه به ویژگی‌های مثبت زندگی روستایی توجه به سنت‌ها 	<ul style="list-style-type: none"> سبک بومی کلاسیک کاربری ترکیبی افزایش نسبی تراکم استفاده از الگوهای ترکیبی مسکن ویژگی‌های روستایی 	<ul style="list-style-type: none"> مسکن اقیانوس‌کننده و قابل قبول خطر تقلیل الگو به عناصر طراحی صرفاً کالبدی
رشد هوشمند (Smart Growth)	<ul style="list-style-type: none"> پراکندگی شهرها وابستگی به ماشین توسعه نامتوازن 	<ul style="list-style-type: none"> رفاه عمومی برابری اجتماعی توجه به اجتماع محلی توجه به بافت موجود حفظ هویت فرهنگی-تاریخی توجه به طبیعت 	<ul style="list-style-type: none"> افزایش نسبی تراکم کاربری ترکیبی استفاده از ساختمان‌های موجود مرمت و نوسازی ساختمان‌های موجود 	<ul style="list-style-type: none"> حفظ بناها و بافت‌های با ارزش موجود نوسازی یکپارچه بر اساس برنامه مصوب

بناهای عمومی‌اند، وجوه مشترک زیادی دارند. انگاره اصلی هر دو الگو ایجاد شهرک‌های پیاده - محور است. هر دو تصحیح و استفاده مجدد از الگوی واحد همسایگی کلارنس پری و انگاره‌های پیشنهادی طرح رادبرن را هدف قرار داده‌اند. هر دو الگو، خرده فروشی، حمل و نقل عمومی و فضاهای اوقات فراغت را در فاصله قابل دسترسی پیاده پیشنهاد کرده‌اند و پیوند مسیرهای پیاده را به بیش از مدل رادبرن توسعه داده‌اند. در این طرح‌ها ضمن اولویت دادن به حرکت پیاده، از تفکیک کامل حرکت سواره و پیاده که یکی از نکات منفی طرح رادبرن بود خودداری شده است. در یک ارزیابی کلی، هر دو طرح تطبیق یافته الگوی "واحد همسایگی" با شرایط روزند. جدول شماره دو خلاصه‌ای از ویژگی‌های الگوهای نیمه دوم قرن بیستم و جدول شماره سه به مقایسه این الگوها و بیان تفاوت‌ها و اشتراکات آنها می‌پردازد (جدول ۲).

سنتی جدید معمولاً در مقیاسی بزرگ‌تر ساخته شده و اغلب مستقل از شهرک‌ها و مجموعه‌های اطراف‌اند. در این مورد انزوا و عدم پیوند با پیشینه محلی، از ویژگی‌های منفی این مجموعه‌هاست. دهکده‌های شهری با قرارگیری در بافت‌های خالی موجود در شهرها یا با هدف قرار دادن نوسازی بافت‌های فرسوده، با ساختار شهرهای موجود ارتباط اجتماعی-کالبدی بهتری برقرار می‌سازند. تفاوت عمده الگوی رشد هوشمند با الگوهای دیگر تاکید بر ویژگی‌های فرهنگی- تاریخی بافت‌های موجود، نوسازی بناهای با ارزش و حفظ پیوندهای اجتماعی- فضایی عناصر تشکیل دهنده آنهاست.

به هر حال مجموعه‌های مسکونی پیاده- محور و محله‌های سنتی جدید از این نظر که به دنبال طراحی براساس شهرهای کوچک قدیمی محدود با کمربند سبز و مرکزیت خرده فروشی تجاری و محله‌های به هم پیوسته به مرکزیت مدرسه و دیگر

جدول ۳- تفاوت‌ها و مشترکات الگوهای اخیر مسکن.

محل‌های برنامه‌ریزی شده	محل‌های سنتی جدید	محل‌های پیاده- محور	دهکده‌های شهری	رشد هوشمند
<ul style="list-style-type: none"> طراحی مبتنی بر برنامه و ضابطه طراحی هماهنگ و همه‌جانبه مدیریت مشترک 	<ul style="list-style-type: none"> تاکید بر سنتی بودن معماری کلاسیک ارتباط ضعیف با سامانه منطقه‌ای 	<ul style="list-style-type: none"> دسترسی پیاده به ایستگاه‌های حمل و نقل عمومی اتصال به سامانه منطقه‌ای 	<ul style="list-style-type: none"> تاکید بر خوداتکا بودن (با خانه‌سازی ترکیبی و اشتغال) توسعه در بافت موجود 	<ul style="list-style-type: none"> افزودن سیاست‌گذاری‌های حکومتی تشویق به ارتقای کیفیت
<p>مشترکات</p> <p>کاربری‌های ترکیبی، ترکیب گونه‌های مسکن، فرم فشرده، محیط زندگی پیاده- محور (چهارصد متر فاصله از مرکز تا لبه)، گزینه‌های حمل و نقل شهری، قلمرو عمومی جذاب، طراحی شهری با کیفیت، مرکزیت کارکردهای شهری و تجاری، لبه تعریف شده، خیابان‌های کم عرض و کارا، طراحی کوتاه‌مدت متمرکز</p>				

مأخذ: (Grant, 2006, 57)

نتیجه‌گیری

به مسائل محیطی (بخصوص در رشته‌های مرتبط مثل روان شناسی محیط) و استفاده از نتایج تحقیق برای یافتن راه‌حل‌های طراحی، و تا حدودی تحت تاثیر انتظارات و خواسته‌های مردم و تقاضای آنها برای زندگی در مناطق مسکونی با کیفیت بهتر است. در هر دو رویکرد، ضوابط و آیین‌نامه‌های طراحی و کدهای ساختمانی برای بهبود کیفیت طراحی مسکن تدوین شده‌اند.

بنابراین، ضمن اینکه بسیاری از اصول الگوها و راه‌حل‌های عام تدوین شده در نیمه اول قرن بیستم میلادی هنوز در طراحی مجموعه‌های مسکونی معتبر و قابل استفاده‌اند، ویژگی‌های فرهنگی و مکانی، پیشینه تاریخی و شرایط اجتماعی از عوامل مهم تشخیص و تمایز مجموعه‌ها در شهرها و کشورهای مختلف‌اند. مجموعه این ویژگی‌ها به همراه عوامل موثر در ارتقای کیفیت زندگی، تعیین‌کننده معیارهای طراحی و ساخت مجموعه‌های مسکونی امروزند.

تحلیل الگوهای طراحی مجموعه‌های مسکونی نشان می‌دهد که در میان طراحان با دیدگاه‌های گونه‌شناختی و بوم‌شناختی، درباره ترکیب کالبدی محله مسکونی توافقی عمومی وجود دارد. طرح "واحد همسایگی" کلارنس پری، محله پیشنهادی لئون کریر، "مجموعه‌های طراحی شده در ایستگاه‌های حمل و نقل عمومی"، یا "مجموعه‌های پیاده- محور" همگی محدوده‌ای مشخص و مرکزیتی تعریف شده دارند. درحالی‌که تراکم‌های جمعیتی و ساختمانی در شرایط محیطی و مکانی متفاوت قابل تغییرند، استفاده از طراحی کالبدی سه‌بعدی و توجه به جزئیات، از ویژگی‌های مهم الگوهای طراحی مسکونی اخیر است. جهت‌گیری اصلی الگوها، طراحی و ساخت محله‌هایی با فضای کالبدی فشرده‌تر و محیط‌های اجتماعی اقناع‌کننده‌تر است.

در رویکردهای اخیر طراحی مسکن، علیرغم شباهت با الگوهای عام پیشین، پژوهشگران و طراحان توجه بیشتری به تنوع نیازهای انسانی کرده‌اند. این توجه تا حدودی متأثر از تغییر موضع نسبت

پی‌نوشت‌ها:

- | | | |
|-------------------------------------|--|-------------------------------|
| .Duany and Plater-Zyberk (DPZ) ۲۲ | .Community without propinquity ۱۷ | .Generic Solutions ۱ |
| .Randolf Hester ۲۴ | .Physical Determinism ۱۸ | .Rationalism ۲ |
| .Bentley et al. ۲۵ | .Isaacs ۱۹ | .Empiricism ۳ |
| .Woonerf. ۲۶ | .Jane Jacobs ۲۰ | .Garden City Movement ۴ |
| .Urban Villages ۲۷ | .Dead and life of the American Cities ۲۱ | .CIAM ۵ |
| .Pedestrian Pocket ۲۸ | .Herbert Gans ۲۲ | .Letchworth ۶ |
| .Traditional Neighborhood Design ۲۹ | .Urban Villagers ۲۳ | .Unwin and Parker ۷ |
| .Ecological. ۴۰ | .Livability ۲۴ | .Welwyn ۸ |
| .Responsive Environments ۴۱ | .Hook ۲۵ | .Henry Wright ۹ |
| .Woonerf ۴۲ | .Cumbernauld ۲۶ | .Joseph Sert ۱۰ |
| .Planned Unit Development ۴۳ | .Milton Keynes ۲۷ | .MARS of London ۱۱ |
| .Neighbourhood ۴۴ | .Environmental Areas ۲۸ | .Mc Kenzie ۱۲ |
| .District ۴۵ | .New-Rationalism ۲۹ | .Louis Wirth ۱۳ |
| .Corridor ۴۶ | .New-Empiricism ۳۰ | .Urbanism as a way of life ۱۴ |
| .Seaside ۴۷ | .Typological ۳۱ | .Melvin Webber ۱۵ |
| .Charrette ۴۸ | .Rob Krier ۳۲ | .non-place urban realm ۱۶ |

فهرست منابع:

- بنتلی، ای‌ین و همکاران (۱۳۸۲)، محیط‌های پاسخده: کتاب راهنمای طراحان، ترجمه مصطفی بهزادفر، انتشارات دانشگاه علم و صنعت ایران، تهران.
 لنگ، جان (۱۳۸۱)، آفرینش نظریه معماری: نقش علوم رفتاری در طراحی محیط، ترجمه علیرضا عینی‌فر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
 لنگ، جان (۱۳۸۶)، طراحی شهری: گونه‌شناسی رویه‌ها و طرح‌ها، ترجمه حسین بحرینی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
 لینچ، کوین (۱۳۷۳)، شکل شهر، ترجمه حسین بحرینی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
 وبر، ملوین (۱۳۷۳)، جا و ناجایی در عرصه زندگی شهری، مقالاتی در باب شهر و شهرسازی، گردآوری و ترجمه منوچهر مزینی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، صص ۱۴۴-۵۹.

- Alexander, Christopher (1964), *Notes on the Synthesis of Form*, Harvard University, Cambridge.
 _____ (1972), A City Is not a Tree, In G. Bell and J. Tyrwhitt, eds., *Human Identity in the Urban Environment*, Penguin, London, PP. 401-428.
 Appleyard, Donald, M. Sue Gerson and Mark Lintell (1981), *Livable Streets*. University of California Press, Berkeley and Los Angeles.
 Banerjee, Tribid and William C. Baer (1984), *Beyond the Neighborhood Unit: Residential Environments and Public Policy*, Plenum Press, New York.
 Barnett Jonathan (1974), *Urban Design as Public Policy: Practical Methods for Improving Cities*, McGraw Hill, New York.
 Barnstein, Richard, ed. (2007), *A Guide to Smart Growth and Cultural Resource Planning*, Wisconsin Historical Society.
 Barton, Huge, Marcus Grant and Richard Guise (2003), *Shaping Neighborhoods: A Guide for Health, Sustainability and Vitality*, Spon Press, London.
 Bentley, I., A. Adcock, P. Murrain, S. McGlynn and G. Smith (1985), *Responsive Environments: A Manual for Designers*, The Architecture Press, London.
 Broadbent, Geoffrey (1990), *Emerging Concepts in Urban Space Design*, Van Nostrand Reinhold International, London.
 Buder, Stanley (1990), *Visionaries and Planners: The Garden City Movement and the Modern Community*, Oxford University Press, New York.
 Calthorpe, Peter (1986), A Short History of Twentieth Century New Towns, In Peter Calthorpe and Sim Van der Ryn, *Sustainable Communities*, Sierra Club Books, pp. 189-233, San Francisco.
 _____ (1989), Pedestrian Pockets: New Strategies for Suburban Growth, In Doug Kelbaugh, ed., *The Pedestrian Pocket Book: A New Suburban Design Strategy*, Princeton Architectural Press, New York, pp. 7-20.
 _____ (1991), The Post-Suburban Environment, *Progressive Architecture*, 72, no.3: 84-85.
 _____ (1993), *The Next American Metropolis: Ecology, Community, and the American Dream*, Princeton Architecture Press, New York.
 _____ (1994), The Region, In Peter Katz, *The New Urbanism: Toward an Architecture of Community*, McGraw Hill, New York, pp. xi-xvi.
 _____ and Sim Van der Ryn, (1986), *Sustainable Communities*, Sierra Club Books, San Francisco.
 Carr, S., M. Francis, L. Rivlin and A. Stone (1992), *Public Space*, Cambridge University Press, New York.
 Christoforidis, Alex (1996), New Alternatives to the Suburb: Neo-traditional Development, In J. L. Nasar and B. B. Brown, eds., *Public and Private Places*, EDRA 27, Proceedings of the Twenty Seventh Annual Environmental Design Research Association Conference, Edmond, Oklahoma, pp. 3-17.
 Cooper Marcus, Clare (1986), Design as if People Mattered, In Peter Calthorpe and Sim Van der Ryn, *Sustainable Communities*, Sierra Club Books, San Francisco, pp. 121-129.
 _____ and Wendy Sarkissian (1986), *Housing as if People Mattered*, University of California Press, Berkeley.
 _____ and Carolyn Francis, eds. (1990), *People Places: Design Guidelines for Urban Open Space*, Van Nostrand Reinhold, New York.
 Crane, David (1960), Chandigarh Reconsidered, *AIA Journal*, 5: 33-39.
 Duany, Andres (1989), Traditional Towns, *Architectural Design Profile*, 81: 60-64.
 _____ (2003), Neighbourhood Design in Practice, in Peter Neal, ed., *Urban Villages and the Making of Communities*, Spon Press,

- London, pp. 85-101.
- Duany, Andres and Elizabeth Plater-Zyberk (1993), The Traditional Neighbourhood Ordinance, *In The New City*, University of Miami, School of Architecture, No2, Winter.
- _____ (1994), The Neighbourhood, the District and the Corridor, *In Peter Katz*, The New Urbanism: Toward an Architectural Perspective, McGraw Hill, New York, pp. xvii-xx.
- Dutton, John (2000), *New American Urbanism: Re-forming the Suburban Metropolis*, Skira, Italy.
- Fisher, Thomas (1993), Do the Suburbs Have a Future, *Progressive Architecture*, December: 36-14.
- Freestone, Robert (1989), *Model Communities: The Garden City Movement in Australia*, Thomas Nelson, Melbourne.
- Gans, Herbert J. (1962), *The Urban Villagers*, Free Press, New York.
- _____ (1967), *The Levittowners: Ways of life and politics in a new suburban community*, Pantheon Books, New York.
- Grant, Jill (2006), *Planning the Good Community: New Urbanism in Theory and Practice*, Routledge, London.
- Hall, Peter (2003), Smart Growth on Two Continents, *in Peter Neal, ed., Urban Villages and the Making of Communities*, Spon Press, London, pp. 33-47.
- Herbert, G. (1963), The Neighborhood Unit Principle and Organic Theory, *The Sociological Review* 11: 165-213.
- Hester, Randolph (1984), *Planning Neighborhood Spaces with People*, Second Edition, Van Nostrand Reinhold, New York.
- Howard, Ebenezer (1902), *Garden Cities of Tomorrow*, Sonnenschein, London.
- Isaacs, Reginald R. (1948), The Neighborhood Theory: An Analysis of its Adequacy, *Journal of the American Institute of Planners*, 14: 15-23.
- _____ (1966), Attack on the Neighborhood Unit Formula, *In William L. C. Wheaton et al., eds. (1966), Urban Housing*, Free Press of Glencoe, New York, PP. 109-144.
- Jacobs, Allan B. and Donald Appleyard (1987), Toward an Urban Design Manifesto, *Journal of American Planning Association*, 53: 112-20.
- Jacobs, J. (1961), *The Death and Life of Great American Cities*, Random House, New York.
- Katz, Peter (1994), *The New Urbanism: Toward an Architecture of Community*, McGraw Hill, New York.
- Kelbaugh, Doug, ed. (1989), *The Pedestrian Pocket Book: A New Suburban Design Strategy*, Princeton Architectural Press, New York.
- Krier, Leon (1978), *Rational Architecture*, Archives d'Architecture Modern, Bruxelles.
- Krier, Rob (1979), *Urban Space (Stadtraum)*, Translated from the German by Christine Czechowski and George Black, Rizzoli, New York.
- _____ (1990), Typological Elements of the Concept of Urban Space, *In Andreas Papadakis and Harriet Watson, eds., The New Classicism: Omnibus Volume*, Rizzoli, New York, pp. 213-19.
- Lansing, John, Robert Marans and Robert Zehner (1970), *Planned Residential Environments*, Institute for Social Research, University of Michigan, Michigan.
- Lang, Jon (1987), *Creating Architectural Theory*, Van Nostrand Reinhold, New York.
- _____ (1994), *Urban Design: The American Experience*, Van Nostrand Reinhold, New York.
- _____ (2005), *Urban Design: A Typology of Procedures and Products*, Elsevier, London.
- Le Corbusier (1953), *L'Unite d'Habitation de Marseilles (The Marseilles Block)*, Translated from the French by Geoffrey Sainsbury, Harvill, London.
- _____ (1960), *My Work*, Translated from the French by James Palmer, Architectural Press, London.
- Levine, C. (1984), Making City Spaces Lovable Places, *Psychology Today*, No.18, 6: 56-63.
- Lynch, Kevin (1981), *Good City Form*, MIT Press, Cambridge.
- Marmot, Alexi (1981), The Legacy of Le Corbusier and High Rise Housing, *Built Environment* 7, no. 2:82-95.
- McKenzie, Roderick D. (1921), The Neighbourhood: A Study of Local Life in the City of Columbus Ohio, *The American Journal of Sociology* 27 (September and November), Reprinted in Roderick D. McKenzie (1968), On Human Ecology, University of Chicago Press, Chicago, PP, 51-93.
- Moudon, Anne Vernez, ed. (1987), *Public Streets for Public Use*, Van Nostrand Reinhold, New York.
- _____ (1992), The Evolution of Twentieth Century Residential Forms: An American Case Study, *In J.W.R. Whitehand and P.J. Larkham, eds., Urban landscapes: International Perspectives*, Routledge, New York, pp. 170-206.
- Neal, Peter, ed. (2003), *Urban Villages and Maing of Communities*, Spon Press, London.
- Newman, P. and J. Kenworthy (1992), *Transit-Oriented Urban Villages: Design Solutions for the 90's*, Urban Futures, Vol. 1, No. 2:50-7.
- Olson, Philip (1982), Urban Neighbourhood Research: Its Development and Current Focus, *Urban Affairs Quarterly*, 17: 491-518.
- Perry, Clarence (1927), The Neighbourhood Unit Formula, *Reprinted in William L. C. Wheaton et al., eds. (1966), Urban Housing*, Free Press of Glencoe, New York, PP. 94-109.
- _____ (1939), *Housing for Machine Age*, Russell Sage Foundation, New York.
- Popenoe, David (1977), *The Suburban Environment*, University of Chicago, Press Chicago.
- Porteous, J. Douglas (1977), *Environment and Behaviour: Planning and Everyday Urban Life*, Addison-Wesley, Mass.
- Rossi, Aldo (1982), *The Architecture of the City*, Translated from the Italian by Diane Ghirardo and Joan Ockman, MIT press, Cambridge, MA.
- Scully, Vincent (1994), The Architecture of Community, *In Peter Katz*, The New Urbanism: Toward an Architectural Perspective, McGraw Hill, New York, pp. 221-30.
- Sherwood, Roger (1978), *Modern Housing Prototypes*, Harvard University Press, Cambridge, MA.
- Smithson, Alison and Peter Smithson (1967), *Urban Structuring*, Reinhold Studio Vista, New York.
- Stein, Clarence (1957), *Toward New Towns for America*, Reinhold, New York.
- Webber, Melvin (1963), Order in Diversity: Community Without Propinquity, *In Lowden Wingo, ed., Cities and Spaces*, Johns Hopkins University Press, Baltimore, PP. 23-54.
- Wirth, L. (1938), Urbanism as a Way of Life, *American Journal of Sociology*, 44: 1-24.